

قیام ایرانیان (2)

علیه سلطه اعراب و اسلام خلافتی

اسلام با ادعای برابری و برادری برای توده ها به میدان آمد. سیدقریشی و سپاه حبشی را برابر می گذاشت، پرهیزکاری را تنها وسیله فضیلت می شمرد. این افکار در مقابل جامعه ای تبداری که با دقت ریاضی مردم را به طبقات ممتاز و محروم تقسیم می کرد، می توانست به آسانی پیروز گردد. از نظر نظامی نیز قدرت جوانی که در مرگ و زندگی سعادت و نیکبختی می دید و مسحور غنائمی می شد که شکوه و جلال دربار و طبقات ممتاز ایران در چشم انداز او می نهاد، می توانست بر سازمان نظامی دولتی که سر تا پا غرق در فساد و بی عدالتی، نفاق و شهوت رانی بود، پیروز گردد. چنین هم شد. مذهب زردشت در مقابل اسلام شکست خورد و شاهنشاهی ساسانی در برابر اعراب بیابان گرد از پای درآمد. یزدگرد آخرین شاه ساسانی در کشور خود تنها ماند و بدست یکی از اتباع خویش نابود گردید. دیری نپائید که خلفا و فرماندهان عرب اصول صدر اسلام را زیر پا نهادند و امید توده های محروم را به یاس بدل کردند. قشر تازه ای از فنودال ها جانشین فنودال های گذشته شد و خراج و جزیه و انواع تحمیلات از طرف اربابان خارجی که ممالک مفتوح را غارت و ساکنان آن ها را بنده و برده می کردند، برقرار گردید. امویان توهین و تحقیر نژادی را نیز بر این همه افزودند و بار دیگر زمینه برای انواع مقاومت ها و جنبش ها آماده گردید. باید گفت که **تا انقلاب مشروطیت** تقریباً تمام جنبش ها رنگ مذهبی دارد و حاملین اصلی آن ها به ترتیب بندگان و کشاورزان هستند که در مواردی دهقانان و نجبای کهن بیاد دوران های گذشته بدان ها می پیوندند و مبارزه آن ها در دوران حکومت اعراب و ترکان جنبه ضد سلطه خارجی نیز دارد. اینک شمه ای از این جنبش ها:

ابو لوء لوء

ابو لوء لوء اولین اسیر ایرانی بود که نتوانست رفتار ناپسند و غیرانسانی اعراب را با کودکان و اسرای ایرانی تحمل کند و او که از جور مولای خود مغیره به عمر شکایت برده و داد نستانده بود، عمر را با کاردی دو دمه از پای درآورد. ایرانیان از او شیعه ای ساختند و او را به شخصیتی تاریخی تبدیل کردند، اما در واقع او همچنان به مذهب اجداد خود باقی بود.

ایرانیان و مختار (692-683 م.)

ایرانیان از آغاز بروز اختلاف در امر خلافت برای تضعیف حکومت عرب استفاده کردند، به عباسیان علیه حکومت اموی کمک نمودند و سپس به آل علی در برابر عباسیان پیوستند و به اشکال گوناگون دستگاه حکومتی عرب را متزلزل کردند تا آن که قدرت آن ها را بکلی برانداختند. از جمله هنگامی که مختار بن ابوعبیده ثقفی به خونخواهی حسین بن علی برخاست موالی یعنی ایرانیان مسلمان بدو پیوست و ضربت سختی به خلافت اموی وارد کردند. از هشت هزار تن سپاهیان مختار کمتر از عشر آن ها عرب و بقیه موالی (ایرانی) بودند. قیام مختار بدست مصعب بن زبیر سرکوب شد.

ایرانیان و ابن اشعت (84- 81 ه . ق .)

ابن اشعت یکی از سرداران عرب بود که به کمک مردم کرمان و بر حجاج فرمانده خونخوار عرب بشورید، بصره و کوفه را تصرف کرد و کار او به کمک موالی بالا گرفت چنان که حجاج از عهده او برنیامد و بین او و ابن اشعت هشتاد جنگ اتفاق افتاد. سرانجام سپاه تازه ای از شام به مدد حجاج آمد و ابن اشعت شکست خورد. در این جنگ حجاج به درجه ای در کشتار و بی رحمی افراط کرد که حتی خلیفه اموی او را سرزنش نمود.

ایرانیان و خوارج

جنبش ضد عرب در ایران موجب شد که ایران پناهگاه مخالفان اموی گردد. **خوارج در امر خلافت نظری دموکراتیک داشتند** و به دسته های چندی تقسیم می شدند. مردمانی دلیر و بی باک، در امر مذهب سختگیر و با ایرانیان که بیشتر طرفدار مذهب تشیع بودند اختلاف نظر داشتند. ولی همین که در جزیره، کار بر آن ها سخت شد گروهی به ایران آمدند و به کمک مردم علیه خلفا قیام کردند و با سرسختی با آن ها جنگیدند. فقط صفاریان که ایرانی و طرفدار استقلال ایران بودند توانستند خارجیان را در جنوب ایران سرکوب کنند. از سرکردگان معروف خارجیان در سیستان حمزه و عمارخارجی هستند.

جنبش در خراسان و ماوراءالنهر

اسلام گرچه در غرب ایران به سرعت پیش رفت، اما در شرق با مقاومت سخت روبرو گردید. این منطقه به علت دوری از مرکز قدرت اسلامی، ابتدا مورد هجوم اعراب قرار نگرفت. مردم این سامان از آزادی نسبی برخوردار بودند. زردشتیان، مانویان و بوداییان در کنارهم زندگی می کردند. مدتی طول کشید تا فرماندهان عرب خراسان و ماوراءالنهر را به تصرف درآوردند. پس از تسلط اعراب نیز خراسان ضعیف ترین نقطه کشور پهناور اسلام بود. بسیاری از نو مسلمانان فقط مسلمان ظاهری بودند و از هر موقعیتی برای بازگشت به دین خود و رهایی از حکومت عرب استفاده می کردند. خاندان علی بن ابیطالب و اعقاب عباسی عموی پیغمبر که داعیه خلافت داشتند، چون این منطقه را برای گردآوری نیروهای ضد اموی مساعد می دیدند، مبلغان خود را پنهانی بدانجا می فرستادند. بدین ترتیب جبهه ای از ایرانیان و عناصر عرب ضد خلفا تشکیل گردید. قیام های خراسان همه رنگ مذهبی داشت، ولی آنهایی که به نام اسلام برپا شد امکان پیروزی بیشتر یافتند، زیرا در طول زمان مذهب اسلام در ایران ریشه می دوانید و به علاوه گروهی از مسلمانان عرب را نیز با خود همراه می کرد. اینک پاره ای از این جنبش ها:

قیام به آفرید

به آفرید پسر ماه فرزین از مردم زوزن از محال نیشابور خراسان بود که در عهد ابومسلم قیام کرد. او تغییراتی در مذهب زردشت داد و به نام دین نویی آن را تبلیغ می کرد. می گفت ثروت هیچکس نباید از چهارصد درهم تجاوز کند، معتقد به رجعت و برای اعداد خواصی قائل بود. مردم بسیاری به او گرویدند و کارش بالا گرفت. آن ها به آبادی راه ها و پل ها پرداختند و یک هفتم دارائی خود را در این راه صرف می کردند. پیشوایان زردشتی به ابومسلم شکایت بردند و چون او به همراهی زردشتیان نیازمند بود، جنبش به آفرید را سرکوب کرد.

قیام ابومسلم (9 ژوئن 847-755 م.)

"اگر توانستی عرب زبان در خراسان نگذاری چنین کن و هر کودکی قدش به پنج وجب رسید و درباره او شک داشتی خورش بریز...."

این دستور ابراهیم امام به ابومسلم از پناهگاهش در عراق است. با داشتن چنین دستوری ابومسلم در خراسان قیام کرد. درباره نسب او اختلاف است. از نظر ما این امر اهمیت زیادی ندارد، آنچه ابومسلم را در نظر مردم ایران بزرگ کرد و تا حد خدائی رساند، رهبری او از جنبش ضد عرب بود. با تدبیر بین اعراب ساکن خراسان تفرقه انداخت و گروهی را به طرف خود جلب کرد. سپس به کمک توده مردم به نام عباسیان اعراب را سرکوب نمود. قیام او عامل مهم سقوط امویان گردید. عباسیان به خلافت رسیدند ولی ابومسلم در سر هوای استقلال داشت و نقطه اتکاء او نیروهای لشگری و مردم خراسان بودند. عباسیان این معنا را دریافتند و ناجوانمردانه او را کشتند. قتل ابومسلم خود جنبش های دیگری را که در ذیل به بعضی از آن ها اشاره می شود در پی داشت:

سنباد مجوس (مرگ در سال 756-755 م.)

به خونخواهی ابومسلم از دهات اطراف نیشابور قیام کرد، شهر "کومش" را اشغال نمود و به خزائن ابومسلم دست یافت و قصد خود را مبنی بر تصرف حجاز و برانداختن حکومت عرب اعلام کرد. مردم زیادی بر او گرد آمدند. مزدکیان و شیعیان بدو پیوستند. اتباع او به صد هزار تن رسید. پس از پیروزی هایی که نصیب او شد جمورین مزار سردار منصور او را شکست داد و مقتول کرد. این قیام 70 روز طول کشید و طبق نوشته "الفخری" شصت هزار تن از طرفدارانش مقتول شدند (756-755 م.)

اسحاق ترک

اسحاق یکی از افراد عامی بود که پس از مرگ ابومسلم در ماوراءالنهر قیام کرد و مدعی شد که ابومسلم نمرده بلکه غیبت کرده و ظهور خواهد نمود، لقب ترک را به اسحاق از آن رو داده اند که در ترکستان به تبلیغات خود دست زد. گروهی از جانبداران ابومسلم بدو پیوستند، ولی سرانجام قیام او با شکست مواجه شد.

راوندیان

هنوز منصورخلیفه عباسی از قتل ابومسلم فارغ نشده بود که راوندیان پدید آمدند. این فرقه مذهبی بدست ایرانیان تاسیس شد. عقاید آنان ترکیبی از مذاهب گوناگون بود. از جمله به تناسخ، مظهریت و پاره ای از افکار مزدک معتقد بودند. جنبش آن ها بدانجا رسید که قصر خلیفه را محاصره کردند و جان او را در خطر انداختند. اگر معن بن زائده، که یکی از سرداران شجاع عرب و مغضوب خلیفه بود، از نهان گاه خود بیرون نتافته و به راوندیان نتاخته بود، کار خلیفه را ساخته بودند. راوندیان به شدت سرکوب شدند ولی تا مدتی افکار آن ها طرفدارانی داشت.

قیام ابومسلم و طرفدارانش به قدرت مطلقه عرب پایان داد و گرچه به استقلال کامل ایران منتهی نشد، ولی از آن تاریخ به بعد ایرانیان به اشکال گوناگون در حکومت عباسیان شرکت کردند و نفوذ اعراب در ایران متزلزل شد.

استادسیس (768-766 م.)

استادسیس یکی از متنفذین محلی در سیستان و هرات بود. به گفته "الیعقوبی" از شناسائی مهدی به ولایت عهد منصور سرپیچید. طبری و ابن اثیر می نویسند که سیصد هزار کس بر او گرد آمدند. بر خراسان و مرو زود استیلا یافت. خود را موعود زردشت یعنی "هوشیدر" خواند. چند بار بر سرداران خلیفه پیروزی یافت. سرانجام محاصره و سرکوب گردید. (به طوری که از جریان جنبش های فوق معلوم می گردد سنن مذهبی و قومی ایرانیان پا برجا مانده و در این جنبش ها اثر خود را همواره نمایان می کرده است).

سپید جامگان - المقنع

در سال 159 هجری قمری هاشم ابن حکیم (نقابدار خراسان) در خراسان و ماوراء النهر علیه اشغال گران عرب قیام کرد. عقاید او از رواندیه سرچشمه می گرفت. توده های کثیری از کشاورزان بدو پیوستند و مسلحانه علیه حکام عرب قیام کردند. مدت ها طول کشید تا خلفا توانستند در سال 169 ه. ق. این جنبش را سرکوب کنند. آن ها درفش و لباس سفید را در مقابل علم سیاه که علامت عباسیان بود بکار می بردند. پیروان المقنع روزگاری دراز در دو ولایت کش و نخشب باقی ماندند. این قیام که به تمام معنی قومی و ضد عربی بود سر آغاز پایان حکومت عرب در این منطقه و مایه رشد قیام های دیگری در ایرانست.

یوسف الپرم

در سال های 777-778 م. شخصی به نام یوسف الپرم در خراسان قیام کرد. قیام او کمتر معروف و احتیاج به تحقیق بیشتری دارد.
(طبری، جلد سوم- الیعقوبی، جلد دوم)

بابک خرم دین

قیام بابک به سال 201 ه. ق. از شهر اردبیل آذربایجان آغاز و تبدیل به نهضتی وسیع و خلقی ضد عرب شد. تعلیمات بابک دنباله تعلیمات راوندیان و المقنع و شامل بسیاری از عقاید اجتماعی مزدک است. خرم دینان که فرقه ای ضد اسلام و ضد عرب در بلاد غربی و شمال غربی ایران بودند، همواره در این مناطق علیه خلفا مقاومت می کردند. چون مرکز اولی آن ها دهی بنام خرم در منطقه اردبیل بود به خرمی معروف بودند. بابک جانشین جاویدان بن سهل رهبر این فرقه گردید و مدت بیست سال با خلفا جنگید و منطقه وسیعی را به نام بلاد بابک متصرف شد. بابک و طرفداران او برای اولین بار درفش و جامه سرخ را بعنوان نمودار قیام بکار بردند. بابکیان مردمی دلیر و سرسخت بودند که با جنگ هائی شبیه به جنگ های چریکی امروز (پارتیزانی) بهترین سرداران عرب را شکست دادند. سرانجام افشین سردار ترک نژاد ایرانی در دربار خلیفه با نیرنگ و فریب بابک را به چنگ آورد و جنبش را سرکوب نمود.

مازیار

مازیارین قارن یکی از اسپهبدان طبرستان پیشوای فرقه ای از خرمدینان بود که به سود کشاورزان زمین ها را از فنودال ها گرفته و بین کشاورزان تقسیم کرد. در سال 224 ه. ق. علیه خلفا قیام نمود و پس از چندی گرفتار و در شهر "سامره" مقتول گردید. در همین سال افشین که در سرکوب خرم دینان خدمت بزرگی به خلفای عباسی کرده بود، در زمان خلیفه العتصم زندانی و در سال 226 مقتول گردید. گویند افشین با مازیار روابط و قرارهای پنهانی برای سرنگون کردن حکومت خلفا در ایران داشت.

در شکست کلیه قیام های بعد از اسلام که در بالا ذکر شد دو عامل مهم نقش اساسی داشت. یکی اینکه پس از نفوذ اسلام در بین مردم، سلاح فکری جنبش ها کهنه و زنگ زده و براساس عقاید و افکار دوران ساسانی بود، دیگر اینکه رهبران جنبش پس از رسیدن به قدرت در فکر بازگشت به دوران حکومت ساسانی بودند و توده های مردم را فراموش می نمودند و خود به اشرافیت می گرائیدند و سرانجام تنها می ماندند.

قیام زنگیان

در ماه شوال 225 ه.ق. (869 میلادی) قیام زنگیان آغاز و نزدیک 15 سال دوام یافت. هسته اصلی قیام را بردگان که به قشر وسیعی تبدیل شده بودند، تشکیل می داد. رهبر این قیام که دست کمی از قیام اسپارتاکوس ندارد، **علی بن عبدالرحیم طالقانی** است. خانواده اش از طرفداران آل علی بودند. او که در بندگان نیروی بزرگی می دید با دادن شعار آزادی جنبش زنگیان را بوجود آورد و خود در بصره مقام گرفت. این جنبش چنان نیرومند شد که چندین بار زنگیان انقلابی بزرگترین سرداران عرب را شکست دادند. "صاحب الزنج" رهبر قیام بر نواحی اهواز، شوش، دشت میشان و جی و جندی شاپور دست یافت. عاقبت خلیفه عباسی - الموفق - موفق به سرکوبی این جنبش گردید. در این جنبش نیز تغییر رویه رهبران که پس از پیروزی های اولی خود به گرد آوردن عنائم و شیوه خلیفه گری دست زدند، عامل مهم شکست بود. ضعف دستگاه خلافت و نفوذ ایرانیان در این دستگاه مقدمه پدید آمدن حکومت های نیم مستقل و مستقل در ایران گردید که بطور خلاصه بدان ها اشاره می شود.

ادامه دارد